

تعامل ساختار و کارگزار در تبیین انقلاب اسلامی ایران

امیر نورانی مکرم‌دوست*

چکیده

این مقاله درصدد است تا با استفاده از رهیافت چندعلتی به تبیین انقلاب اسلامی ایران بپردازد. این مدل در سه سطح عوامل ساختاری غیرمستقیم، عوامل ارادی مستقیم و عوامل واسطه‌ای به واکاوی انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد؛ بدین‌بیین که در سطح اول بر مؤلفه‌های ساختاری وضعیت اجتماعی که شرایط یا موانع غیرعادی ایجاد کرده، تأکید می‌شود؛ زیرا در انقلاب ایران فرایند نوسازی در ایجاد چنین وضعیت اجتماعی نقش محوری داشته است. در سطح عوامل ارادی نیز نقش کارگزاران انقلاب و قدرت بسیج آنها و اینکه چرا و چگونه افراد و گروه‌هایی به کنش‌های انقلابی جذب می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرد و سرانجام در سطح عوامل واسطه‌ای به احساس محرومیت نسبی - به‌عنوان عامل روانشناسی اجتماعی و واسطه دو سطح قبل - پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی

مدرنیزاسیون، تحولات ساختاری، محرومیت نسبی، بسیج سیاسی.

Email: gordmahalleh@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۸۹/۶/۳۰

* عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه گیلان

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۲۳

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی - اجتماعی قرن حاضر موجب تحولات بزرگی در گستره اندیشه و عمل شده و توجه بسیاری از صاحب‌نظران را به خود جلب کرده است؛ آن‌گونه که تاکنون بسیاری از نویسندگان داخلی و خارجی با رهیافت‌ها و نظریات گوناگون در تبیین علل وقوع انقلاب و ماهیت آن، آثاری را نگاشته‌اند. در یک تقسیم‌بندی کلی، در میان نظریه‌پردازانی که به تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته‌اند، برخی از آنها با تأکید بر عوامل فرهنگی، ارزشی، ایدئولوژیکی و رهبری در انقلاب اسلامی ایران، «نقش فرایند نوسازی» در ایجاد تحولات ساختاری و ایجاد زمینه‌های نارضایتی عمومی را نادیده گرفته‌اند^۱ و پاره‌ای نیز با تکیه بر عوامل ساختاری، از «نقش عوامل فرهنگی و ایدئولوژیکی انقلاب» غفلت ورزیده‌اند. برخی همچون «تیلی» سعی کردند در این میان با الهام از مدل «چارلز تیلی» این دو سطح را به هم پیوند زنند، اما نتوانستند از ارتباط دو سطح ساختاری و عوامل ارادی تبیینی به‌دست دهند.^۲

مدل ترکیبی به‌کار رفته در این مقاله ضمن تعیین سطوح مختلف تبیین و نوع نقش‌آفرینی آنها، به چند پرسش اساسی پاسخ خواهد داد:

۱. عوامل ساختاری (غیر ارادی) کدامند؟ و چگونه زمینه نارضایتی‌های عمومی را فراهم ساختند؟
۲. عوامل ارادی (ایدئولوژی و رهبری) چگونه نقش مستقیم در شکل‌گیری کنش‌های انقلابی ایفا می‌کنند؟
۳. جناح‌های مدعی قدرت چه کسانی بودند و چگونه از میان گروه‌های مدعی قدرت، نیروهای مذهبی توانستند حمایت بخش عمده‌ای از مردم را به‌خود جلب کنند؟ نیروهای

۱. نویسندگانی چون حامد الگار، آصف حسین، امیر ارجمندنیا و منوچهر محمدی.

۲. محمدهادی سمتی، «نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران»، تهران، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۷۵.

مذهبی براساس چه منابعی قدرت بسیج خود را افزایش دادند؟

چارچوب نظری

«چارلز تیلی» از جمله اندیشمندانی است که در تبیین پدیده انقلاب، دو سطح تبیین علی (عوامل ساختاری بلندمدت فروپاشی) و تبیین معطوف به هدف^۱ را به هم پیوند زده است. (Tilly, From Mobilization to Revolution: 5-59) تیلی نظر خود را بیشتر به مراحل پایانی انقلاب، یعنی سطح کارگزاران و بسیج سیاسی - که مستقیماً در فرایند انقلاب نقش دارند - معطوف داشته است، اما او برای عوامل ساختاری و فرایندهای اصلی تغییر تاریخی نیز سهمی قائل است. در این مقاله سعی شده است با الهام از مدل تیلی به تبیین انقلاب اسلامی ایران در دو سطح تبیین ساختاری و تبیین معطوف به هدف پرداخته شود.

به نظر می‌رسد تیلی در تبیین این مسئله که چرا تحولات ساختاری منجر به کنش جمعی هدفمند می‌شود، موفق نبوده است. تبدیل تحولات ساختاری به نارضایتی‌های عمومی، تبیین جداگانه‌ای می‌طلبد که در مدل تیلی بدان توجه نشده است. در این مقاله با استفاده از نظریه محرومیت نسبی «تدا رابرت گور»^۲ می‌کوشیم تا براساس تحلیل روانشناسی اجتماعی این نقیصه را برطرف کنیم. بنابراین هدف این نوشتار بررسی انقلاب ایران در سه سطح عوامل غیرارادی، عوامل ارادی و عوامل روانشناسی اجتماعی است.

۱. عوامل غیرارادی - به‌عنوان علل بلندمدت - بر مؤلفه‌های ساختاری وضعیت اجتماعی تأکید دارد و مشخص می‌کند که چگونه جامعه قبل از هر انقلابی تحت شرایط خاصی دچار تحولات ساختاری می‌شود. البته عواملی که منجر به تحولات ساختاری می‌شود، در هر جامعه‌ای متفاوت است. در انقلاب ایران فرایند مدرنیزاسیون منشأ بسیاری از تحولات ساختاری شد. به‌طور کلی ساخت‌گرایان در بررسی‌های خود بیش از آن که به اعمال فردی

۱. بررسی فرایند کنش جمعی کارگزاران و اینکه چرا افراد و گروه‌ها به کنش انقلابی جذب می‌شوند و چگونه منابع را برای انقلاب بسیج می‌کنند.

2. Gurr, Why Men Rebel.

توجه کنند، به ساخت اعمال آنها نظر دارند؛ زیرا معتقدند انسان‌ها از شیوه‌هایی پیروی می‌کنند و به کارهایی دست می‌یازند که همیشه نسبت به آنها آگاهی ندارند و در شرایط یکسان نیز پاسخ‌های همسانی ارائه می‌کنند. براساس دیدگاه ساختاری، این ساخت اجتماعی است که علت تحولات و تغییرات اجتماعی - از جمله انقلاب - قرار می‌گیرد. به نظر «رادکلیف براون» ساخت جامعه، شبکه ارتباطات اجتماعی موجود است که وحدت آنها در شبکه مستمری خلاصه می‌شود که پایگاه‌ها و نقش‌ها محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد. (Brown, Structure and function in ...: 190- 192) بنابراین بررسی انقلاب در سطح ساختی مربوط به سطح کلان روابط اجتماعی، در درون یک شبکه به هم متصل است. بسیاری از جوامع که شاهد حرکت‌های انقلابی بوده‌اند، قبل از انقلاب به نوعی دچار دگرگونی‌های اجتماعی شده‌اند؛ چنان که هانتینگتون می‌گوید:

انقلاب نه در یک جامعه بسیار سنتی و در سطح پایین از پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی روی می‌دهد و نه در جوامع بسیار نوین. انقلاب نیز مانند صورت‌های دیگر خشونت و ناستواری، بیشتر در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند. (هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی: ۳۸۹)

فرایند نوسازی در تحولات نظام اجتماعی ایران در سطح کلان (ساختاری)، نقش محوری داشته و زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری نارضایتی عمومی را فراهم ساخته است که در این مقاله به عنوان عامل تحولات ساختاری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. عامل روانشناسی اجتماعی بی‌تردید از تحولات ساختاری، وضعیت روحی و احساس ذهنی اعضای جامعه و ادراک آنها از نابرابری و محدودیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، مهم‌تر است. فرایند نوسازی در ایران منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و اقتصادی بود که این خود زمینه‌ساز شکل‌گیری نارضایتی‌های عمومی شد. در سطح علل متوسطه به عامل روانشناسی اجتماعی، یعنی فرایند ایجاد نارضایتی‌های اجتماعی براساس متغیر محرومیت

نسبی خواهیم پرداخت. نارضایتی‌های عمومی، زمانی شکل خواهد گرفت که احساس محرومیت نسبی در سطح وسیعی در جامعه پدید آید.

احساس نارضایتی عمومی یک فرایند روانشناسی اجتماعی است. «تدا رابرت گور» علت اصلی انقلاب را به‌وجود آمدن احساس محرومیت نسبی یا احساس بی‌عدالتی نسبی می‌داند. (Gurr, Why Men Rebel: 60) این احساس وقتی شکل می‌گیرد که فرد مشاهده کند دیگری چیزی دارد که او آن را ندارد و به‌همین دلیل مایل است که آن را داشته باشد. مهم‌ترین شرط پیدایش این احساس بعد از نابرابری این است که انسان‌ها بتوانند خود را با یکدیگر مقایسه کنند. (رفیع‌پور، توسعه و تضاد: ۶۶)

هنگامی که مقایسه شکل‌گیرد و نابرابری‌ها درک شود و براساس ارزش‌های اجتماعی منفی ارزیابی شود، در افراد احساس بی‌عدالتی یا محرومیت نسبی به‌وجود می‌آید. پس از درک احساس محرومیت نسبی، افراد در پی امکانات و راه‌هایی برمی‌آیند تا این احساس را برطرف کنند. اگر این کوشش در جهت تغییر وضعیت و دستیابی به عوامل ارزشمند اجتماعی، بدون موفقیت باشد، در آن صورت در جامعه نارضایتی و سپس تضادهای اجتماعی پدید می‌آید. (همان) اما اینکه این تضادها منجر به کنش‌های انقلابی شود یا خیر، خود نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد که در سطح سوم از تبیین بدان خواهیم پرداخت.

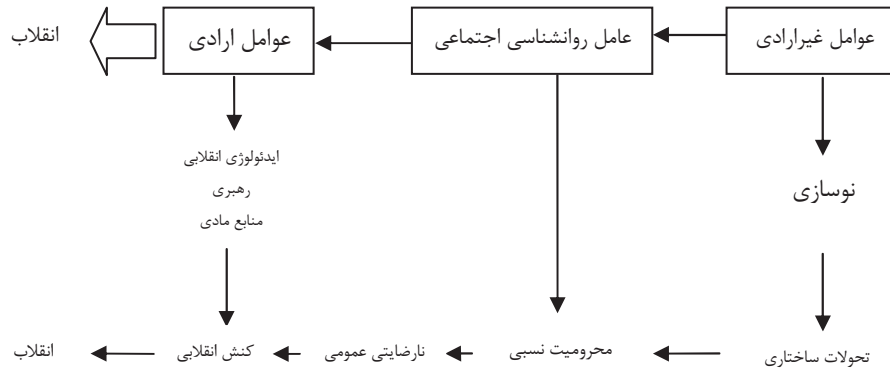
۳. عوامل ارادی؛ در سطح علل کوتاه‌مدت به‌نقش مستقیم و ارادی کارگزاران انقلاب (مدعیان حکومت داری) و منابعی (مادی و معنوی) که قدرت بسیج آنها را تعیین می‌کند، خواهیم پرداخت. در این سطح، فرایند شکل‌گیری کنش‌های انقلابی به‌عنوان کنش جمعی معطوف به‌هدف بررسی خواهد شد. از دیدگاه چارلز تیلی، انقلاب یک کنش جمعی است که افراد برای منافع مشترک دست به‌فعالیت‌های مشترک می‌زنند. (Tilly, Ibid: 7) از این‌رو، انقلاب یک کنش جمعی عقلانی معطوف به‌هدف است که گروه‌ها به‌صورت هدفمند و داوطلبانه در منازعه شرکت می‌جویند. اگر در جریان شورش، هزینه‌های شورش برای افراد شرکت‌کننده زیاد باشد، آنها از شرکت مستقیم در انقلاب می‌پرهیزند. گزینش عقلانی در

تصمیم‌گیری انسان‌ها نقش بسزایی دارد. انسان‌ها تحت شرایط یکسان عموماً تصمیم و رفتار مورد نظر خود را ارزیابی می‌کنند و سپس رفتارهایی را برمی‌گزینند که فایده آن بیشتر باشد. «چارلز تیلی» معتقد است سه عامل متأثر از هم با یکدیگر تلاقی می‌کنند تا وضعیت انقلابی پدید آید:

۱. ظهور افراد و یا ائتلاف‌هایی که هر یک برای دستیابی به حکومت و یا بخشی از آن، خواهان حذف دیگری است؛
۲. حمایت بخش عمده مردم از این مطالبات؛
۳. عدم امکان یا خواست حاکمان فعلی برای سرکوب ائتلاف جانشین و یا حامیان آنها (تیلی، انقلاب اروپایی: ۳۷)

چالشگران یا گروه‌های مبارزی که مدعی شکستن کنترل انحصاری حکومت بوده و به‌عنوان جایگزین مطرحند، پیوسته منابع خود را برای اقدام به یک کنش جمعی انقلابی بسیج می‌کنند. از نظر تیلی، مهم‌ترین عوامل انقلاب دو چیز است: یکی توانایی در بسیج مردم و دیگری ناتوانی یا عدم تمایل ارتش در متلاشی کردن حرکت مردمی. (رفیع‌پور، همان: ۴۹)

بسیج به «میزان منابع تحت کنترل جمعی گروه مدعی قدرت» اشاره دارد. (فراتی، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی: ۶۷) تیلی نیز مانند بسیاری از نظریه‌پردازان دیگر، بسیج منابع را محدود به منابع مادی (پول، مهارت، سلاح، زمان و نیروی کار) می‌داند. اما باید اذعان کرد نظام‌های معنایی و اعتقادی می‌تواند به‌عنوان منابع غیرمادی در ایجاد کنش انقلابی نقش اساسی داشته باشد. فهرستی که «اوبر شال» از منابع به‌دست می‌دهد، شامل هر چیزی است: «از منابع مادی گرفته تا منابع غیرمادی مانند اقتدار، تعهد اخلاقی، اعتماد، دوستی، مهارت، عادات سخت‌کاری و جز اینها» (همان)



بررسی علل بلندمدت؛ عوامل ساختاری:

مدرنیزاسیون در ایران (دوره محمدرضا شاه)

به لحاظ نظری، ایران برنامه‌های توسعه اقتصادی خود را براساس نظریه مدرنیزاسیون بنا نهاد؛ نظریه‌ای که به‌عنوان یک مدل اقتصادی و فرهنگی برای توسعه در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. این نظریه براساس برداشت تکامل خطی است؛ بدین معنا که همه جوامع باید از همان مراحل بگذرند که کشورهای توسعه‌یافته طی کرده‌اند. به‌سخنی دیگر، گسترش موفقیت‌آمیز اقتصاد و فن‌آوری غربی سبب دگرگونی کلی در کشورهای در حال توسعه خواهد شد. نظریه مدرنیزاسیون در جستجوی «دلایل درونی» برای توجیه عقب‌ماندگی است.

بر پایه نظریه مدرنیزاسیون، در کشورهای جهان سوم موانعی وجود دارد که توسعه را دشوار می‌کند؛ موانعی همچون وجود نهادها و سیستم‌های ارزشی کهنه، افزایش جمعیت، ناکارایی دستگاه‌ها، عدم مشارکت مردم در امور، وجود اعتقادات خاص و کمبود سرمایه‌گذاری در تولید. (بهنام، ایرانیان و اندیشه‌تجدد: ۳۶) همچنین درباره این نظریه، نکات دیگری نیز درخور ذکر است:

۱. مدرنیته تجربه اخلاقی و فرهنگی انسان اروپایی است و جوامع دیگر جایگاهی در مدرنیته ندارند.

۲. این روایت به سایر فرهنگ‌ها نگاه تحقیرآمیز دارد و قرائت‌های دیگر از مدرنیته را بسته اعلام می‌کند. مدرنیزاسیون مسیری است که تنها با متجانس‌شدن با غرب از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی محقق می‌شود.

۳. فرهنگ بومی به‌مثابه خودآگاهی کاذب، مانع توسعه تلقی می‌شود. در توسعه‌نیافتگی جهان سوم عوامل بیرونی توسعه‌نیافتگی نادیده انگاشته می‌شود. عدم توسعه، تأخری فرهنگی است و مدرنیزاسیون فرایندی است برای جبران عقب‌ماندگی^۱.

در ایران برنامه‌های توسعه براساس نظریه مدرنیزاسیون، تحت‌تأثیر اندیشه‌های «روستو» پایه‌ریزی شد. روستو در کتاب «مراحل رشد اقتصادی» پنج مرحله را برای رشد توسعه اقتصادی هر کشوری ضروری می‌شمرد: جامعه سنتی، شرایط پیش از جهش، جهش، حرکت به‌سوی بلوغ اقتصادی و نیز دوران مصرف انبوه. (قره‌باغیان، اقتصاد رشد و توسعه: ۱۹۸-۲۰۶) روستو با نگاهی مکانیکی به‌مراحل رشد اقتصادی، بر رشد کمی اقتصاد تأکید بسیار دارد. براین اساس تکنوکرات‌های ایران رشد اقتصادی را هدف برنامه توسعه قرار دادند؛ یعنی حرکتی کمی که نتیجه آن، بالا رفتن درآمد ملی بود تا شاید تحولی کیفی در جامعه پدید آید. ایران در زمان پهلوی دوم دارای پنج برنامه توسعه اقتصادی بود. نخستین (۱۳۲۷-۱۳۳۴) و دومین برنامه توسعه ایران (۱۳۳۴-۱۳۴۱) تحت عنوان برنامه هفت‌ساله ارائه شد. کم‌تجربگی کشور در اجرای برنامه و نیز نبود اطلاعات، روش‌ها و فنون لازم، اجرای برنامه اول را مشکل می‌کرد. از سویی نبود امنیت در سرمایه‌گذاری‌ها، ناکافی بودن صادرات در برابر واردات، پایین بودن کلی سطح دستمزدها، رشد یک‌سویه هزینه‌های دولتی در شبکه نظامی - بورکراتیک و نبود آمار دقیق - که مبنای مستحکم برنامه‌ریزی است - از دیگر عوامل شکست برنامه اول و دوم توسعه به‌شمار می‌آید. (ملک محمدی، از توسعه لرزان تا سقوط شتابان: ۳۰)

۱. بنگرید به: ع. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی.

در ارزیابی نهایی، دو برنامه اول توسعه در ایران ناموفق بود.

برنامه سوم توسعه که با کاهشی دوساله (از هفت سال به پنج سال) آغاز شد، از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ به اجرا درآمد. از نکات مهم در این دوره توان «سازمان برنامه» در به دست گرفتن مستقیم درآمدهای نفتی و تلاش برای جهت بخشی به آن در برنامه توسعه است. طرح‌ها با «بازدهی زود»، در برنامه سوم مدنظر قرار گرفت. براساس گزارش عملکرد برنامه سوم سازمان برنامه، «هدف برنامه سوم تأمین شش درصد رشد سالانه تولید ناخالص ملی بود که در عمل به ۸/۸ درصد رسید». (رزاقی، الگوی توسعه برونزا و واژگونی نظام شاهی: ۱۰۵) سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی از اهداف برنامه جلوتر بود و اقتصاد ایران رشد کرد و برنامه سوم با موفقیت نسبتاً خوبی به پایان رسید.

به دنبال برنامه سوم، چهارمین برنامه توسعه اقتصادی در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ عملی شد. از اهداف محوری برنامه چهارم، رشد اقتصادی به وسیله توسعه صنعتی و رشد کشاورزی بود که تقریباً با نظریه روستو انطباق داشت. روستو مرحله حرکت به سوی بلوغ اقتصادی را این گونه تعریف می‌کند: دوران بلوغ دورانی است که «جامعه بعد از گذر از مرحله جهش آغاز می‌کند و از علوم و فنون جدید به نحو بیشتر و مؤثرتری در سایر بخش‌های اقتصادی استفاده می‌کند». (قره‌باغیان، همان: ۲۰۵) در این دوره اقتصاد می‌باید رشد مداوم داشته باشد تا به مرحله بعدی، یعنی مصرف انبوه برسد. در این مرحله روش‌های جدید تولید جایگزین روش‌های قدیمی خواهد شد.

با انجام اصلاحات ارضی در برنامه سوم و رشد شهرنشینی، گویا دوره‌های جامعه سنتی و جامعه دارای شرایط جهش مورد نظر روستو، در ایران طی شده و جامعه در آغاز مرحله جهش است و با گسترش صنایع در برنامه چهارم آماده ورود به مرحله بلوغ یا پختگی شده است. پنجمین برنامه توسعه اقتصادی در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ به اجرا گذارده شد. در دهه ۵۰، درآمد ارزی کشورهای صادرکننده نفت از سالی به سالی دیگر، چهاربرابر می‌شد. شش میلیون بشکه نفت در روز پشتوانه مالی بسیار خوبی به شمار می‌آمد. رشد عمومی اقتصاد

ملی در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ (از سال افزایش قیمت نفت تا سال قبل از انقلاب) به‌طور متوسط ۷/۴ درصد بود؛ چنان‌که بر مبنای رشد اقتصادی سال ۱۳۵۳ تخمین زده می‌شد که درآمد سرانه ایران در سال ۱۳۷۱ شمسی دو برابر کره جنوبی، چهار برابر ترکیه و معادل درآمد سرانه کشور فرانسه خواهد بود. (اسدی، کار آفرینی اصل اقتصادی ...: ۳۶)

افزایش سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی، رشد مصرف دولتی و خصوصی برای بالابردن سطح زندگی، افزایش هزینه‌های نظامی، سرمایه‌گذاری در خارج از کشور به‌صورت خرید سهام شرکت‌ها و نیز ایجاد طرح‌های عظیمی چون نیروگاه‌های هسته‌ای، از برنامه‌های دولت در این سال‌ها بود. از این رو، برنامه پنجم با اهدافی بسیار بلندپروازانه و با پیش‌بینی رشدی ۲۵ درصدی تدوین شد.

پس از بیان اجمالی از وضعیت فرایند نوسازی در ایران، اکنون باید دریابیم که فرایند نوسازی چگونه نظام اجتماعی ایران را دگرگون ساخت و منشأ تحولات ساختاری در جامعه شد؟ سال‌های مورد پژوهش در این باره، مربوط به سه برنامه آخر توسعه است که باید میزان تحولات ساختاری دهه ۴۰ تا نیمه دوم دهه ۵۰ را مورد نظر داشت.

نقش نوسازی در تحولات ساختاری

۱. نوسازی و دگرگونی در نظام قشربندی اجتماعی

با شروع فرایند نوسازی و گسترش شهرنشینی و روند تدریجی صنعتی شدن، نظام قشربندی اجتماعی در ایران دستخوش دگرگونی شد. تعداد جمعیت «طبقه کارگر» بسیار افزایش یافت؛ آن‌گونه که این طبقه در نیمه دهه ۱۳۵۰، ۳۴ درصد از کل نیروی کار کشور را تشکیل می‌داد. این طبقه متشکل از کارگران فقیر مهاجر و ساکنان بسیار فقیر حلبی‌آبادها بود که مشاغل فصلی ساختمانی داشتند. در اواخر دهه ۵۰، کارگران صنعتی حدود ۲ میلیون نفر بودند. (فراستی، همان: ۶۲)

از سوی دیگر با توجه به گسترش دستگاه بروکراسی دولت و افزایش تعداد کارمندان و نیز

افزایش شمار باسوادان (از ۱۵/۴ به ۴۷/۱ درصد در بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵) و دانشجویان (از ۶۷ هزار به ۱۵۴ هزار نفر در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵) «طبقه متوسط» جدید نیز در این دوره بسیار فزونی گرفت. (رفیع‌پور، همان: ۷۱) این طبقه شامل متخصصان، پزشکان، حقوقدانان، مهندسان، کارکنان دولت، مدیران، بخشی از کارکنان تأسیسات نظامی و کارفرمایان کوچک بود که از فزونی قیمت نفت بسیار سود بردند. افزایش قیمت نفت فرصتی برای سرمایه‌گذاری عده‌ای از صاحبان صنایع را فراهم ساخت. از این رو، «بورژوازی مدرنی» برای گروه خاصی که حدود یک‌درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌داد، به‌وجود آمد، این طبقه شامل اعضای خانواده سلطنتی، ملاکان قدیمی، تعدادی از تاجران بازار و برخی از کارآفرینان جدید می‌شد.

۲. رشد شهرنشینی

با آغاز اصلاحات، روند مهاجرت‌ها از روستا به شهر افزایش می‌یابد. دو عامل اساسی موجب افزایش مهاجرت روستایی شد:

یک. بیکاری بخشی از جمعیت روستایی در نتیجه دگرگون‌شدن ساخت سنتی روستا؛ دو. استقرار و گسترش صنایع وابسته به‌ویژه در تهران و چند شهر بزرگ دیگر. (وثوقی، جامعه‌شناسی روستایی: ۴۸) ارقام مربوط به مهاجرت روستاییان به شهر نشان می‌دهد که مهاجرت در یک دوره شش ساله از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۱ تقریباً ۸۰ درصد بیش از دوره مشابه قبل بوده است. (همان: ۴۹) براساس پژوهش‌های بخش تحقیقات جمعیت‌شناسی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، در سال ۱۳۵۲، ۴۳/۲ درصد کل جمعیت تهران را مهاجران تشکیل می‌دادند. (همان: ۵۳)

مهاجرت روستاییان موجب خالی‌شدن روستاها از تولیدی‌ترین نیروهای خود شد؛ چراکه نزدیک به ۶۵ درصد از مهاجران در فاصله سنی ۱۴ تا ۳۵ سال - یعنی بخش فعال جمعیت - قرار داشتند. کاهش جمعیت تولیدکننده معمولاً مساوی با زیاد شدن جمعیت مصرف‌کننده بود. مهاجران در شهرها، لایه‌های اجتماعی را به‌وجود می‌آوردند که مهم‌ترین دل‌مشغولی آنها

جستجو برای یافتن کار بود. جذب این افراد در بخش‌هایی با درآمد اندک، بر میزان تقاضاها به‌ویژه در زمینه محصولات خوراکی می‌افزود. تولیدکنندگان دیروز دیگر مصرف‌کنندگانی بودند که تقاضاهایشان بر شانه کشاورزی سنگینی می‌کرد. (ملک‌محمدی، همان: ۵۴) بدین ترتیب با افزایش مهاجرت‌ها از روستا به شهر و از سوی دیگر با شکل‌گیری طبقه متوسط جدید روند شهرنشینی افزایش یافت.

۳. نوسازی و نابرابری‌های اجتماعی

اطلاعات نظری و داده‌های تجربی از جهان سوم نشان می‌دهد که رشد اقتصادی شتابان، نابرابری‌های اجتماعی را تشدید می‌کند و ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود. براساس بررسی نتایج چندین تحقیق می‌توان با اطمینان گفت نابرابری نسبتاً زیادی در زمان شاه وجود داشته است. (رفیع‌پور، همان: ۶۹)

با توجه به پراکندگی جغرافیایی توسعه صنایع ایران براساس مناطق ایجاد آنها، فاصله طبقاتی شهرهای مرکزی شدت یافت. در واقع بیشتر این صنایع در حوزه شهرهای بزرگ و به‌ویژه بخش‌های مرکزی ایجاد می‌شود. بنابراین سهم برخی مناطق (چندین شهر بزرگ) در کل تولید ملی، از مجموع مناطق دیگر (بسیاری از شهرهای کوچک) بیشتر بود. در سال ۱۳۵۳ در تهران ۲۷۶۲ شرکت وجود داشت که دارای ۶۳۰۷۲ میلیون ریال سرمایه بودند.

در فرایند اصلاحات ارضی بیشتر مالکان توانستند از قیل تقسیم اراضی خود (با تقلب و دادن رشوه) از اجرای قانون جلوگیری کنند. در سال ۱۳۵۱ بیش از ۲۵۸۸۲ خانوار و ۵/۳ میلیون هکتار زمین وجود داشت. مالکان غایب از روستا، پس از اصلاحات ارضی به‌صورت سرمایه‌داران ارضی، کارمندان دولت، بازرگانان و صاحبان صنایع، در طبقه جدید هیئت حاکمه متجلی شدند. گرچه تا حدود ۵۰ درصد از ساکنان روستا، صاحب مقداری زمین شدند، ساخت قدرت در روستا از خان‌ها و اربابان به دولت (نه روستاییان) انتقال یافت و بدین ترتیب دولت مرکزی با استفاده از ساخت طبقه‌ای موجود در مناطق روستایی به تقویت موقعیت دهقانان مرفه، سر بنه‌ها، دلال‌ها و واسطه‌های مختلف روستایی و تضعیف قشرهای فقیر پرداخت.

(از کیا، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی: ۱۳۲) به‌واقع اصلاحات ارضی نابرابری اقتصادی را از لحاظ درآمد و سطح زندگی میان دهقانان مرفه و خرده‌مالکان از یک‌سو و دهقانان فقیر و کارگران روستایی از سوی دیگر افزایش داد. (همان: ۱۳۲)

اقلیتی از سرمایه‌داران ارضی با استفاده از وام‌ها و اعتبارات دولتی توانستند با ابزار و ماشین‌آلات پیشرفته به کار کشاورزی بپردازند. در مقابل، اکثریت دهقانان در مناطق روستایی مجبور بودند با ابزار و تکنیک‌های عقب‌مانده و نهادهای ناکافی کشاورزی کار کنند. «بخش سنتی کشاورزی ۹۸/۸ درصد کل خانوارهای روستایی را دربرمی‌گرفت و ۱/۲ درصد باقیمانده را نیز سهام‌داران شرکت‌های زراعی تشکیل می‌دادند، اما ارزش سرمایه سرانه خانواده‌های سهامدار در شرکت‌های زراعی بیست برابر بیشتر از خانوارهای بخش سنتی بود». (کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران: ۳۵۹)

اصلاحات ارضی موجب افزایش نابرابری‌های سیاسی - اجتماعی در میان دهقانان شد. نفوذ بروکراسی دولت در روستاها پس از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شدت یافت؛ اصطلاحاتی که ظاهراً هدف از آن، تضعیف قدرت مالکان در مناطق روستایی بود. گرچه اصلاحات ارضی برای مدتی کوتاه سبب تضعیف قدرت سیاسی طبقه مالک و عوامل آنها در سطح روستا شد، ولی به حذف مالکان از روستا نینجامید. در واقع مالکان غایب از روستا هنوز نفوذ بسیاری در آنجا داشتند. آنان این نفوذ را از طریق کنترل زمین و کار و ارتباط با مأموران دولتی حفظ می‌کردند. از همین رو، این تصور نادرستی است که قدرت مالکان با اجرای اصلاحات ارضی به دهقانان منتقل شده است؛ زیرا روابط سیاسی که پس از اصلاحات ارضی پدیدار شد، حاکی از تغییر بنیادی در ساخت مناسبات اجتماعی - اقتصادی روستا نیست. مطالعات نشان می‌دهد که اجرای اصلاحات ارضی نه‌تنها انگاره قشریندی اجتماعی روستا را تغییر نداد، بلکه آن‌را تقویت نیز کرد. منصب‌ها در شرکت‌های تعاونی، انجمن‌های روستا، خانه‌های اصناف و شرکت‌های سهامی زراعی از سوی کدخدا، مباشر و گروه دهقانان مرفه کنترل می‌شد. در واقع بیشترین منصب‌های سیاسی و اجتماعی در روستاها توسط دهقانان مرفه اشغال شده بود. (از کیا، همان: ۱۳۵)

۴. استقلال دولت از ملت و وابستگی به قدرت‌های خارجی

از ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته، استقلال نهادهای اقتصادی از دولت و افزایش سهم ملت در سیستم‌های اقتصادی است. اما در نوسازی ایران، دولت همواره نقش اصلی را عهده‌دار بود و مردم نیز با فرایند توسعه بیگانه بودند. افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی موجب شکوفایی برنامه صنعتی کردن شتابان دولت شد. نقش دولت در بخش‌های مختلف اقتصادی افزایش یافت، از این رو سهم سرمایه‌گذاری دولت در طی برنامه چهارم به ۵۵/۸ و در برنامه پنجم به ۵۸/۵ درصد رسید. در دهه ۱۳۵۰ دولت سرمایه‌گذار اصلی در بخش‌های صنعت و معدن بود. (فراتی، همان: ۵۹) سیاست‌های توسعه به‌گونه‌ای هدایت شد که وابستگی روزافزون ملت به دولت از یک سو و استقلال دولت از ملت را از سوی دیگر، به‌ارمغان آورد. طبقه متوسط سنتی بازار، صرف‌نظر از نقش مهمی که در صنایع دستی و تجارت داشت، با کنترل دولت بر اقتصاد به‌حاشیه رانده شد. بدین ترتیب در اواسط دهه ۱۳۵۰ دولت از استقلال زیادی در مقابل جامعه مدنی برخوردار بود. به‌جز طبقه سنتی بازار، سایر طبقات - اعم از کارگران، طبقه متوسط جدید و طبقه بورژوازی مدرن - حیات اقتصادی‌شان وابسته به دولت بود.

اقدام در زمینه توسعه اقتصادی، وابستگی ایران به خارج را افزون کرد. آمارهای موجود نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۲ (دوره تثبیت قدرت سیاسی شاه) بیش از ۳۷ درصد از مبادله خارجی سرمایه مالی اقتصاد ایران، ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های غربی بود. بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸ یعنی آخرین سال حکومت شاه، مجموع کالاهای اروپایی غربی و آمریکایی بیش از ۶۰ درصد واردات ایران را تشکیل می‌داد. به‌طور کلی بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ واردات ایران از ۵۸۶۰ میلیون دلار به بیش از ۱۸/۴۰۰ میلیون دلار رسید که این خود گویای وابستگی متقابل بازار ایران به اقتصاد خارجی بود. (مشیری، دولت و انقلاب اجتماعی در ایران: ۶۵) این موضوع موجب بدبینی گروهی از مردم نسبت به اقدامات دولت شد.

۵. توسعه سیاسی در خارج از نهادهای رسمی

یکی از ویژگی‌های فرایند توسعه در ایران، ناموزون بودن آن است. ایران با توجه به درآمدهای سرشار نفت و کمک‌های خارجی، از رشد اقتصادی خوبی برخوردار بود، اما از لحاظ توسعه سیاسی جزو کشورهای عقب‌مانده به شمار می‌آمد.

نوسازی نامتقارن عبارت است از عدم تقارن نوسازی اقتصادی - اجتماعی با نوسازی سیاسی. (هانتینگتون، همان: ۳۷۰) اگر در جامعه‌ای نوسازی اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد، گروه‌های حذف‌شده از سلسله‌مراتب قدرت، دچار سرخوردگی می‌شوند. از سوی دیگر، گروه‌های جدیدی که در نظام قشربندی شکل می‌گیرند، دارای مطالبات جدیدند. از آنجاکه رشد اقتصادی در ایران بدون توسعه سیاسی شکل گرفت، گروه‌های قدیمی و جدید، فضایی برای مشارکت نداشتند و در نتیجه توسعه سیاسی در خارج از نهادهای رسمی صورت گرفت که این به بی‌ثباتی منجر گردید. رژیم گذشته، نهادهای سیاسی با دوامی ایجاد نکرد تا زمینه مشارکت و رقابت گروه‌های جدید و قدیم را فراهم سازد. این ناکامی به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر شکاف میان حکومت و ساختار اجتماعی را تشدید کرد و کانال‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و کل جمعیت را بست.

۶. دوگانگی نظام ارزشی

استقلال، آزادی و پیشرفت از جمله ارزش‌های محوری است که مردم ایران آنها را عمدتاً در چارچوب دین مطالبه می‌کردند. ملت ایران از گذشته برای رسیدن به این ارزش‌ها به مبارزات بزرگی (مانند مشروطه و نهضت نفت) دست زده‌اند، اما عمده این مبارزات با خشونت و توطئه سرکوب شد. وقتی ارزش‌ها و نیازهای جدید در قالب ایدئولوژی‌های جدید (ایدئولوژی اسلامی، ایدئولوژی مارکسیستی و التقاطی) وارد جامعه شود و مردم آنها را بپذیرند، ولی ابزار دستیابی به آنها را نداشته باشند، احساس نارضایتی می‌کنند و به هر اقدام مغایر با نظام موجود دست می‌یازند. با فرایند نوسازی در ایران پیشرفت سریعی در اقتصاد ایران به‌وجود آمد، اما این

پیشرفت کاملاً به قدرت‌های بیگانه و آسیب‌پذیر وابسته بود که این خود با استقلال ایران منافات داشت.

تعصب رژیم در تقلید از الگوهای فرهنگ غرب و بسنده کردن به مظاهر تمدن، نفی غیرنقادانه سنت‌ها و ارزش‌های جامعه از سوی رژیم، بی‌اعتنایی شاه به مقام مرجعیت پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حمله به مراکز دینی و حوزه‌های علمیه، رواج الگوهای فرهنگی غرب، گسترش مراکز فحشا و مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها، تغییر تقویم هجری به تاریخ شاهنشاهی، مسئله کاپیتولاسیون و برترشمردن عناصر بیگانه و ایرانیان غیرمسلمان بر ایرانیان مسلمان، حمایت از رژیم اشغالگر فلسطین، گسترش مراکز وهابیت، نبود آزادی و عدم مشارکت مردم در قدرت و نیز آمرانه بودن فرایند توسعه اقتصادی، جملگی از عواملی بود که با ارزش‌های ملی جامعه همخوانی نداشت. بی‌تردید یک نظام اجتماعی وقتی دچار بحران می‌شود که دولت به ارزش‌های اجتماعی حاکم در بین مردم بی‌اعتنا باشد؛ به‌ویژه زمانی که ارزش‌ها جنبه ملی به خود بگیرند.

علل متوسطه؛ بررسی عوامل روانشناسی اجتماعی

احساس محرومیت نسبی در ایران

پس از بررسی تحولات ساختاری در ایران باید پی‌برد که چگونه این تحولات به نارضایتی‌های اجتماعی می‌انجامد. با شکل‌گیری طبقات جدید اجتماعی در ایران و تغییر موقعیت اجتماعی طبقات قدیمی، احساس محرومیت نسبی در گروه‌های مختلف فراهم می‌شد. روند شبه‌مدرنیته در ایران نقطه شروع بالارفتن انتظارات مردم بود که بعدها افزایش بهای نفت نیز موجب فزونی درآمد سرانه و در نتیجه سبب افزایش میزان برخورداری‌های عمومی شد. اما در سال‌های آخر به‌ناگاه به‌دلایلی همچون زمستان معتدل در اروپا و در نتیجه کاهش بهای نفت، کشور دچار رکود شد و از این روی فاصله‌ای شگرف میان سطح امکانات و انتظارات مردم به‌وجود آمد و بدین‌سان نارضایتی‌ها عمق اجتماعی یافت. البته احساس

محرومیت نسبی، به منابع اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه حقوق اجتماعی و سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. امکان مشارکت سیاسی در پایین‌ترین سطح آن نیز وجود نداشت و همه تصمیمات مستبدانه از بالا به پایین دیکته می‌شد. زیاده‌روی در سلطه‌گری با وجود قشر متوسط جدید که دارای انتظارات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بودند، پذیرفتنی نبود، بلکه تنها به نفرت و نارضایتی منجر می‌گشت.

حکومت پهلوی به‌دنبال فرایند نوسازی و صنعتی‌شدن، به‌جایگاه ارزشی علما ضربه زد. با این فرض که انتظارات ارزشی جمعی علما نسبتاً ثابت باقی ماند، ولی توانایی‌های ارزشی جمعی آنها رو به افول نهاد، می‌توان نتیجه گرفت که روحانیون دچار احساس محرومیت نسبی نزولی شده‌اند. «فرخ مشیری» این دلایل را از عوامل ایجاد احساس محرومیت نسبی نزولی اجتماعی و سیاسی علما می‌داند:

۱. با عنایت به‌غربی‌شدن برخی از ایرانیان که دخالت دین در امور سیاسی کشور را نمی‌پذیرفته‌اند و از سویی با توجه به‌تساهل دینی در غرب که احتمال گرویدن آنها به‌سایر ادیان را بیشتر می‌کرد، می‌توان مدعی‌شد که نتیجه نهایی فرایند غربی‌شدن، کاهش توانایی جمعی روحانیت برای نفوذ در امور اجتماعی و سیاسی کشور بود.

۲. فرایند صنعتی‌شدن موجب افزایش کارآمدی و در نتیجه افزایش توانایی حکومت ایران شد که این خود سبب کم‌شدن مخالفت‌های سیاسی از سوی نیروهای مذهبی گردید. کاهش امکان مخالفت موفقیت‌آمیز با جهت‌گیری دینی در بلندمدت نیز باعث کاهش امکان پیوستن پیروانی به‌جمع مخالفان آینده حکومت شد و بدین‌سان از توانایی جمعی علما برای نفوذ در امور اجتماعی - سیاسی کشور کاسته شد.

روشنفکران نیز دچار محرومیت‌های نسبی ناشی از بلندپروازی بودند. بیشتر روشنفکران ایرانی که در غرب تحصیل کرده بودند، کاملاً در معرض ایدئولوژی‌های غربی و به‌ویژه فلسفه‌های دموکراتیک غربی قرار داشتند. اینان به‌مجرد بازگشت به ایران انتظار داشتند در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت داشته باشند، اما این امر هیچ‌گاه تحقق نیافت.

درآمد واقعی روشنفکران - در کنار سایر ایرانیان - در اواخر دهه ۱۳۵۰ به دلیل تورم دچار مشکل بود، اما انتظارات اقتصادی جمعی آنها کاهش نیافت. بنابراین روشنفکران دچار نوعی محرومیت نسبی نزولی نیز بودند. همین ادعا را می‌توان در مورد حداقل بخش‌هایی از کارگران صنعتی ایران نیز مطرح کرد.

از سوی دیگر، کشاورزان مهاجر در جامعه سیاسی ایران نیز با محرومیت نسبی ناشی از بلندپروازی روبه‌رو بودند. اینان برای برخورداری از زندگی بهتر، در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ به شهرهای روبه‌توسعه ایران مهاجرت کردند، اما کمبود مسکن، مشکلات حمل و نقل و نبود امکانات آموزشی و بهداشتی انتظارات آنها را نقش بر آب ساخت. تورم ۲۵ درصدی پس از سال ۱۳۵۵ توانایی جمعی کشاورزان مهاجر را بیش‌ازپیش کاهش داد.

مشاغل قدیمی نیز دچار محرومیت نسبی نزولی بودند و نمی‌توانستند با «واردکنندگان» - که مورد عنایت پادشاه بودند - به رقابت برخیزند، از این رو به تدریج از «مرکز زندگی اقتصادی مردم» بیرون رانده شدند. حکومت در روابط دهه ۱۳۵۰ از مشاغل قدیمی به‌عنوان بلاگردان تورم سریع استفاده کرد. بی‌تردید درهم کوبیدن این مشاغل از سوی حکومت، به قدرت اقتصادی جمعی آنها ضربه بیشتری زد. (مشیری، همان: ۸۳ - ۹۷)

عوامل کوتاه‌مدت؛ بررسی نقش کارگزاران

در تبیین انقلاب ایران صرف اکتفا به ریشه‌های نارضایتی و تأکید بر عوامل ساختاری انقلاب کافی نیست، از این رو باید به بررسی عوامل هدایت‌کننده روند انقلاب نیز توجه کرد. در تبیین روند و تداوم فرایند انقلاب، نقش چالشگران و چگونگی ظهور افراد و یا ائتلاف‌هایی که هر یک برای دستیابی به حکومت، خواهان حذف دیگری‌اند، بسیار اساسی است. در واقع دو عامل اساسی توانست به مطالبات تاریخی سرکوب‌شده مردم ایران پاسخ دهد و سیل توده‌های ناراضی را برای دریافت مطالبات خود بسیج و به نیروهای انقلابی مبدل سازد:

۱. قدرت چالشگران برای بسیج منابع و جلب حمایت بخش عمده مردم؛

۲. ناتوانایی نیروهای قهریه برای سرکوب مخالفان.

اگر چالشگران اصلی مدعی مبارزه با رژیم شاهنشاهی را لیبرال دموکرات‌ها (مشروطه‌خواهی)، مارکسیست‌ها (ایدئولوژی مارکسیستی) و نیروهای مذهبی (ایدئولوژی اسلامی) بدانیم، روحانیت با دردست‌داشتن منابع مادی و معنوی گسترده بیشترین توان بسیج منابع را داشتند.

ایدئولوژی اسلامی

اصالت ایدئولوژی اسلامی که در تاروپود حیات اجتماعی ایران ریشه داشت، خودبه‌خود کنش‌های انقلابی توده‌ای را دیکته می‌کرد. عقاید تشیع به‌عنوان ایدئولوژی انقلابی، مقاومت در برابر مقتدران ظالم را توجیه می‌کرد و به رهبران مذهبی در چارچوب رقابت با حکومت، مشروعیت می‌بخشید. در فرهنگ اسلامی شیعه مناسبت‌های بسیاری است که موجب همبستگی شیعیان می‌شود و روحانیون نیز در آنها نقش اصلی را ایفا می‌کنند. این سنت‌ها که برآمده از فرهنگ و زندگی روزمره مردم بود، احساس تعهد و تکلیف را بالا می‌برد. پیوند عمیق ایدئولوژی اسلامی با عقاید و باورهای دینی مردم، قدرت بسیج‌گری زیادی برای نیروهای مذهبی فراهم ساخت. به‌تعبیر میشل فیشر، «پارادایم کربلا حماسه‌ای ارزشی با توان بسیجی بسیار زیاد محسوب می‌شد» که براساس تجارب مذهبی روزمره و تاریخ اجتماعی - فرهنگی ملت، شکل گرفته و ابزاری بود که به نارضایتی‌های موجود و تلاش برای یافتن شیوه‌هایی برای بیان و بسیج - که خود بخشی از نظام فرهنگی بودند - معنا می‌داد. (Fisher, Iran: From Religious to...:13, به‌نقل از فراتی، همان: ۶۹)

ایدئولوژی‌های مارکسیستی و لیبرالی توانستند تا حدی در شهرهای بزرگ و مراکز دانشگاهی نفوذ کنند، اما در سطح عموم جامعه و در شهرهای کوچک و روستاها - به‌دلیل بیگانگی با فرهنگ مذهبی مردم - چنین توفیقی نداشتند. پس از تبعید امام خمینی علیه‌السلام از ایران، ایدئولوژی اسلامی با تلاش‌های فکری اندیشمندانی چون مطهری، مفتاح، طالقانی، شریعتی و بازرگان به‌عنوان رقیبی جدی در برابر ایدئولوژی مارکسیستی و لیبرالی قرار گرفت.

از این رو، ایدئولوژی اسلامی قدرت بسیج‌گری نیروهای مذهبی را هم در سطح توده‌های مردمی و هم در سطح نخبگان و فرهیختگان افزایش داد.

رهبری مذهبی

امام خمینی علیه السلام از جمله شخصیت‌هایی است که به تعبیر «میشل فوکو» پهلو به افسانه می‌زد. (فوکو، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند: ۶۴) رهبری ایشان به‌حدی از مشروعیت برخوردار بود که حتی جریان‌های غیرمذهبی از او به‌عنوان رهبر انقلاب یاد می‌کردند. «ماکس وبر» در یک تقسیم‌بندی، مشروعیت سیاسی را به سه بخش (مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و قانونی) تقسیم می‌کند. (آرون، مراحل اساسی در اندیشه جامعه‌شناسی: ۲۶۰) بی‌تردید حضرت امام از رهبران منحصربه‌فردی بود که هر سه مشروعیت را در حدی بالا در خود داشت. مقام مرجعیت، سیادت و شیخوخیت برای ایشان مشروعیت سنتی را به همراه آورد.

امام خمینی علیه السلام نه فقط برای مقلدان خود، بلکه حتی برای کسانی که مقلد ایشان نبودند، مشروعیت داشت. ایشان در بالاترین جایگاه روحانیت، دارای مشروعیت کاریزماتیک نیز بود. درجات عرفانی، شهامت و شجاعت، از خودگذشتگی، ریسک‌پذیری منطبق بر نیازها و ارزش‌های مردم، دارا بودن بیاناتی احساس‌برانگیز و بسیج‌کننده، داشتن دانش و ایدئولوژی نویدبخش که قابل رقابت با ایدئولوژی‌های موجود بود و نیز سطح پایین زندگی فردی، وی را به یکی از محبوب‌ترین رهبران جهان مبدل ساخت که در انقلاب‌ها و حرکتهای انقلابی جهان به‌سختی می‌توان مشابه او را یافت. (رفیع‌پور، همان: ۱۱۷)

گذشته از مشروعیت سنتی و کاریزماتیک، امام خمینی علیه السلام فردی بود که مردم او را هم در زمان مبارزه با رژیم شاه و هم پس از پیروزی انقلاب به‌عنوان رهبری قانونی پذیرفته بودند. بی‌تردید رهبری و ساختارهای سنتی دینی، در کانالیزه کردن کنش‌های سیاسی مردم علیه وضع موجود نقش محوری داشتند.

منابع مادی

روحانیون افزون بر منابع فرهنگی، منابعی را نیز به‌عنوان منابع مادی تحت کنترل داشتند. شبکه‌های مساجد، هیئت‌ها، حسینیه‌ها و انجمن‌های مذهبی به‌عرصه‌ای برای تجمع و تبادل اخبار و اطلاعات در مورد فعالیت‌های رژیم و نیز انقلابیون تبدیل شده بود. پیام انقلاب از نجف در قالب جزوه‌ها و نوار کاست به‌دست طلاب و روحانیون می‌رسید. روحانیون نیز در مساجد، حسینیه‌ها، مراسم تشییع جنازه‌های عمومی و سوم و هفتم، چهلم، هیئت‌های عزاداری و در هر مناسبت دینی پیام امام را به‌مردم منتقل می‌ساختند.

انتشار سخنرانی‌ها و پیام‌های مذهبی همراه با نمادگرایی و استعاره‌های مذهبی، نقش روحانیون را به‌عنوان حاملان ایدئولوژی انقلابی اسلام بیش از پیش تحکیم می‌کرد. اصناف بازار که به‌طور سنتی با مساجد محلی ارتباط داشتند، مجموعه‌ای دیگر از شبکه‌های متداخل را فراهم می‌کردند. نیروهای مذهبی از طریق «ائتلاف روحانیون و بازار» از امتیاز چشمگیری نسبت به سایر چالشگران برخوردار بودند؛ چراکه منابع استراتژیکی را در کنترل جمعی خود داشتند. این انجمن‌ها و نهادهای سنتی برخلاف بسیاری سازمان‌های مارکسیستی و لیبرالی - به‌عنوان نهادهای موجود اجتماعی - چنان با فرهنگ و اعتقادات و نظام ارزشی مردم پیوند خورده بودند که نقششان در همبستگی اجتماعی و بسیج جمعی انکارناپذیر بود. به‌همین دلیل، مساجد و سایر شبکه‌های انجمنی در مقابل سرکوب دولت از مصونیت نسبی برخوردار بودند و دولت نمی‌توانست به‌سهولت مساجد و به‌ویژه حوزه‌های علمیه را ببندد. در نتیجه، آنها به یکی از ارکان بسیج جمعی بدل شدند. (فراستی، همان: ۷۱)

نتیجه

رهیافت‌های تک‌عاملی از لحاظ نظری دارای چارچوب علمی‌اند، اما از آنجاکه انقلاب‌ها پیچیده‌ترین، گسترده‌ترین و بنیادی‌ترین تغییرات اجتماعی را به‌دنبال دارند و دارای ابعاد مختلف تاریخی، سیاسی و روانشناسی اجتماعی و فرهنگی‌اند، هیچ رویکرد تک‌عاملی

نمی‌تواند تبیین جامع و دقیقی از انقلاب‌ها به‌دست دهد. برای تبیین انقلاب‌ها، به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران باید از مدل ترکیبی استفاده کرد؛ مدلی که بتواند نقش متغیرهای متعدد و نوع مدخلیت آنها و نیز رابطه سطوح مختلف را مشخص و لحاظ کند. به‌نظر می‌رسد مدل ارائه‌شده می‌تواند برای تبیین بسیاری از انقلاب‌های بزرگ به‌کار آید.

قبل از هر انقلابی جامعه دچار یکسری تحولات ساختاری می‌شود؛ تحولاتی که تحت شرایط بین‌المللی و پیش‌زمینه‌های کشاورزی و یا صنعتی هر جامعه می‌تواند آشکال کاملاً متفاوتی به‌خود پذیرد. به‌دنبال تحولات ساختاری، جامعه از نظر روحی و روانی دچار احساس محرومیت نسبی می‌شود و بدین‌سان نارضایتی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. تبدیل نارضایتی‌های اجتماعی به کنش انقلابی، تبیین جداگانه‌ای می‌طلبد. از آنجا که کنش‌های انقلابی کنش‌هایی هدفمند و آگاهانه‌اند، بررسی عوامل ارادی و ایدئولوژیکی به‌عنوان تبیین‌گر کنش‌های انقلابی امری ضروری است. بدیهی است که شرایط تاریخی و فرهنگی هر جامعه می‌تواند نوع ایدئولوژی غالب در هر جامعه را مشخص کند. این مدل ضمن قابلیت تعمیم برای سایر انقلاب‌ها، تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی درون هر جامعه را نیز مطمح نظر قرار خواهد داد.

منابع

فارسی

۱. آرون، ریمون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
۲. ازکیا، م، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی*، تهران، اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۳. اسدی، جمشید، کارآفرینی اصل اقتصادی فراموش شده در جنبش اصلاحات، تهران، *ماهنامه آفتاب*، ش ۱۲، سال دوم، بهمن ۱۳۸۰.
۴. بهنام، جمشید، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، نشر و پژوهش فرزاد، ۱۳۷۵.
۵. تیلی، چارلز، *انقلاب‌های اروپایی*، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، انتشارات کویر، ۱۳۸۵.
۶. رزاقی، ابراهیم، *الگوی توسعه برون‌زا و واژگونی نظام شاهی*، مجموعه مقالات *انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن*، جلد دوم، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۶.
۷. رفیع‌پور، ف، *توسعه و تضاد*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۸. فراتی، عبدالوهاب، *رهیافت نظری بر انقلاب اسلامی*، چاپ دوم، قم، انتشارات معارف، ۱۳۷۹.
۹. فوکو، میشل، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سردارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، انتشارات هرمس، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
۱۰. قره‌باغیان، م، *اقتصاد رشد و توسعه*، جلد اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
۱۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ ششم، ۱۳۷۷.
۱۲. وثوقی، م، *جامعه‌شناسی روستایی*، تهران، انتشارات کیهان، چاپ سوم، ۱۳۶۹.

۱۳. مشیری، فرخ، *دولت و انقلاب اجتماعی در ایران*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، قصیده‌سرا، ۱۳۸۴.
۱۴. ملک‌محمدی، ح، *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۵. میرسپاسی، علی، *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه جلال توکلیان، تهران، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۶. هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵.

انگلیسی

17. Tilly, Charles, *From mobilization to revolution*, London, Addisona Weley, 1978.
18. Gurr, Tedd Robert, *Why Men Rebel*, Princeton, N. J., Princeton university Press, 1970.
19. Brown, Radcliffe, *Structure and function in primitive society*, Cohn and West, London: 1952.